

اعترافات شوهر اولی شیا بهاد مورد دروغ ها و اقرارانگ که در کتاب خود نوشته است قابل دقت است

## فقر شخصیت و رها شدن در گذر که اسی باد



### صدیق راهی:

طوری که در یاد داشت قبلی خویش به شما وعده سپرده بودم که بر نوشته های خانم بهادر بخش های آینده صحبت ها و ارزیابی های فشرده ولی مستند خواهم داشت، اینک مشخصاً میپردازم به بخش های مختلف آن که در وجود دروغها، دشنام ها، تهمت ها، ریا کاری ها و یاوه سرایی ها شکل گرفته و در سیمای کتاب «رها در باد» نشر یافته است . من که مدت بیست و چهار سال زنده گی خویشرا به خاطر یک اشتباه دوران پُر از احساسات گونه جوانی در کنار وی به صفت همسرش گذراندم و با رعایت کامل سنت های فرهنگی جامعه و مردم، با حفظ شئون و ارزش های گرانقدر اجتماعی و سیاسی که در محیط آن دوران حاکم بود، به حکم اجبار به حیث همسر با وفایش زیستم، ولی با درد و اندوه بی پایان باید گفت که من کاملاً به بیراهه رفته بودم، با تمام پایداری و استواری آنطوریکه عرف ها و سنن دیرینه مروج و ظنم اجازه میداد، با کمال شکیبایی و حوصله مندی در کنار یک خانم که به از هم پاشیدگی و انحطاط روانی یا *psychological impaired* و *psychological trauma* یا زخم های روانی مبتلا میباشند، ره زنده گی به پیش بردم .

با تأسف تمام باید گفت که به خاطر همان اشتباه اولیه ام، همه ثقلت بار رنجها و عذاب های عقده های روحی و روانی وی را برای مدت طولانی، من و فرزندانم مشترکاً در فضای تهدید ها، رنج های جانکاه روان برانداز بدوش کشیدیم و هنوز که هنوز است، از شر گزند های زهر آگین اش رهایی نداریم. خانم بهادر نمی پذیرد که مریض است و دارای روان بیمار است؛ اشک میریزد و واویلا برپا میکند که ای مردم جهان، چرا مرا به حیث موجود نابغه و بانوی نخبه دوران نمی پذیرید؟ چرا در پای همه گفته ها و تافته های بافته شده ای مبتذل که تراوش ذهن و روانم است، صحه گذاری نمی کنید؟

و به همین منوال چرا های دگر را مطرح میکند و بعداً خود را حق میدهد که برای حق به جانب بودن خودش، بار ملامت و سرزنش را بر دوش دیگران گذاشته و بگوید که این دیگرانند که شخصیت شخیص و گرانمایه؟! مرا درک نمیکنند. اینست نمونه از خود شیفتگی ها و خود پرستی هایی یک خانم مریض روانی، جاهل و دروغ پرداز بی آرم و بی همه چیز که به فقر شخصیت سالم مبتلا است و در همکاری با تیم قلاش و دغل کارش، در هفت صد وهفتاد و شش صفحه طومار از دروغ، تقلب و تدلیس را سرهم بندی کرده و می خواهد همه حقایق را وارونه جلو داده و با داستان سرایی هایی بازاری و اراحیف، بدون منطق و تهی از استدلال و دلایل مستند و به اثبات رسیده، آنرا بر افکار عامه بقبولاند.

او همچنان می طلبد تا جفنگیات واهی و بی اندیشه ای ویرا که هیچ گونه اثر از رسایی و توانایی ژرف اندیشانه علمی در آن دیده نمی شود و برمبنای نظر داشتهای معین گروهک ها و افراد کوچک بین سبک اندیشه تنظیم، انشأ و به دست نشر سپرده شده است، مورد قبول واقع شود، تا اگر توانسته باشد فضا و جو حاکم در حلقات سیاسی وطنپرستان کشور ما را، هنوز هم به سوی چند رنگی و چند سویی بکشاند و با تخریب و ترور شخصیت فرزندان فرهیخته و مورد احترام و پذیرش حلقات و اقشار مختلف توده های مردم؛ ایشانرا در باتلاق خرفت انحرافات اندیشوی که خود شان گور رفته است، غرق نماید و با بذر تخم نفاق نگذارد تا به حیث نیروی رستگار و برومند آینده وطن مان، تبارز نماید.

من بر خود واجب و لازم میدانم که درین برهه زمان، با تمام صداقت و راستی باز هم به جنگ تاریک اندیشان بی آرم به پا خیزم و در گام اول با ارائه ای اسناد دقیق و روشن و غیر قابل تردید، به حلاجی شخصیت دروغین و متقلب نویسنده و مفکوره پرداز ریاً کار کتاب «رها در باد» را توضیح بدارم تا دگر کسی هرگز جرأت نکند که دست به قلب ماهیت کردن حوادث، قضایا و مسائل بزند.

من اینرا وظیفه خود میدانم، برای اینکه هیچ کسی ویرا مانند من ندیده است و هیچ کسی مانند من مدت طولانی با وی زیست نکرده است. اسناد و بررسی را که من ارائه میدارم، نقطه پایانی خواهد بود بر زنده گی و شهرت ننگین سیاسی اش، و ویرا در میان باد هایش رها خواهم کرد، تا به حیث ره گم کرده ای، طی طریقت کرده و در میان باد های خفت و شرمساری، به هیچ و پوچ مبدل شود.

قسمت اول

دروغ ها از کجا می آغازد؟

خانم بها در زندگینامه فشرده خویش که بر پشتی عقبی کتابش تحریر شده چنین مینویسد:

« ثریا بها در سال ۱۹۵۴ در شهر کابل در یک خانواده روشنفکر مبارز متولد شد.»

اولاً روی این مطلب مختصراً روشنی میداندیم؛ اگر سال ۱۹۵۴ عیسوی را به سال هجری شمسی مبدل کنیم باید ۶۲۱ سال را از سال عیسوی منفی نموده عدد حاصله سال هجری شمسی را بدست میدهد. نظر به این محاسبه سالگرد تولد خانم بها سال ۱۳۳۳ هجری شمسی را نشان میدهد، همچنان وی در صفحه (۳۶) کتابش چنین مینگارد:

«... در صنف دهم مکتب / مرگ آن دختر را به نام «در ژرفای یک تراژیدی» به گونه داستان کوتاه نوشتم که در جریده مکتب به نشر رسید.»

خانم بها درین هنگام باید پانزده ساله بوده باشند که بوسیله داکتر سمیع یار به محترمه دوکتورس اناهیته راتیزاد بنیان گذار سازمان دموکراتیک زنان در سال ۱۳۴۸ معرفی میشود ( نظر به نوشته دیگرش تحت عنوان «از دژخیمان

بیدادگر، تا فرار از جهنم کمونیسم» ویرا حیدر مسعود به محترمه دوکتورس اناهیتا معرفی کرده بود، نه سمیع یار. اینهم دروغ دیگر. که دگر درین هنگام عضو پارلمان افغانستان نبودند.

خانم بهأ مدعی است که وی درین موقع در صنف دهم مکتب مصروف آموزش بوده است، حالانکه در همین سال جناب شان در صنف اول پوهنخی اقتصاد تشریف داشتند و در همان زمستان در تظاهرات ضد سپیرو اگنیو معاون رئیس جمهور آنوقت امریکا اشتراک داشته که از پوهنتون کابل براه افتیده بود و خانم بهأ با پرتاب پوست های کیله و تخم های گندیده، مساعی جمیله به عمل آورده بودند.

سوال خلق میشود که چگونه میتواند وی در عین زمان در صنف دهم مکتب بوده باشد و هم در صنف اول پوهنخی اقتصاد؟

اینست دروغ شاخدار، دختری پانزده ساله که هنوز به سن کافی و لازم بلوغ نرسیده بود، اما در تظاهرات و اجتماعات سیاسی اشتراک میورزید و فعالانه عمل میکرد. سوال خلق میگرد آیا واقعاً وی پانزده ساله بود؟ جواب قطعاً منفی است. وی در آنموقع از سن و سال پخته برخوردار بود و با شعور کامل به حیث عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح پرچمداران) به عمل سیاسی دست میزد.

لازم به یاد آوریست وقتیکه من در سال ۱۳۵۰ به صفت محصل به پوهنخی حقوق و علوم سیاسی داخل شدم، خانم بهأ در صنف سوم پوهنخی اقتصاد مصروف فراگیری دروس بودند و ایشان بحیث نماینده صنف خویش به اتحادیه محصلان انتخاب گردیده بودند و من به نمایندگی صنف اول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی به اتحادیه محصلان انتخاب شده بودم.

حال ببینیم که دگر چه دروغهای درکار است؛ اگر خانم بهأ در سال ۱۳۴۸ در صنف دهم بوده باشد، باید بعد از سپری شدن دو سال دیگر، سال ۱۳۵۱ به پوهنتون داخل شده و بعد از اكمال سه سال دگر در سال ۱۳۵۴ در صنف سوم پوهنخی اقتصاد مصروف آموزش بوده باشند، حالانکه وی در سال ۱۳۵۰ در صنف سوم پوهنخی اقتصاد تشریف داشت و نمایندگی صنف خویش را در اتحادیه محصلان به پیش میبرد.

خواننده گرامی می بینید که وی با وقاحت نا تمام دروغ میگوید. از سال ۱۳۵۰ تا به سال ۱۳۵۴ فاصله راه از کجا است تا به کجا!

وقتی خانم بهأ در چنین موارد خورد و کوچک دروغ های شاخدار میگوید، چسان میتواند که باز در موارد اساسی و حیاتی که به سرنوشت مردم و منافع علیای کشور تعلق میگیرد، صادقانه حرف بزند. نخیر هرگز ویرا باور مکنید. وی کلاً یک ریأ کار دغل باز است. با پُر روئی دروغ میگوید و با بی حیائی تهمت می بندد. چنین است ساختار کرکتریستیک وی؛ به خاطریکه وی مریض روانیست و از دروغ گفتن و افترا کردن لذت میبرد و شادکام میگردد و همه دروغگویی های خویش را حقیقت میپندارد.

ادامه میدهیم و ببینیم که این دروغگوی شارلتان، دگر چه دروغ ها را به روی کاغذ میریزد و از خود مبالغه آمیز می لافد. خانم بهأ در همین معرفی نامه مختصر خویش چنین نوشته است :

«... ثریا بهأ ... در سال ۱۹۷۵ ازدواج کرد. او در سالهای دانشجویی بنابر رسم موجود در جامعه روشنفکری افغانستان مدتی کوتاه به گرایشهای چپ تمایل نشان داد، ( آیا از سال ۱۳۴۶ تا به سال ۱۳۵۲ مدت کوتاه است؟ آیا مدت شش سال آرگار واقعاً مدت کوتاه است؟ خانم بهأ در ظرف شش ماه در جبهه پنجشیر خود را «مجاهد کبیر» میدانست و مینامید، اما شش سال اشتراک در نهضت دست چپی و وطنپرستانه مدت کوتاه دانسته میشود؟) ولی بزودی... به منتقدان این جریان ها پیوست، به گونه ای که در زمان کمونیستها ناچار شد دو بار به فرانسه و آلمان غرب پناه گزین

شود...»

واقعاً راست میگوئید خانم بها، شما دو بار به فرانسه و آلمان پناهنده شده اید؟

اولاً، چه زمانی دو بار به فرانسه پناهنده شدید؟ ثانیاً، به چه ملحوظ و دلایلی دوبار به فرانسه و آلمان پناهنده شدید؟

ثالثاً، چگونه بعد از دو بار پناهنده شدن به فرانسه و آلمان، دوباره بوطن برگشتید؟ رابعاً، کدام سال بعد از دو بار

پناهنده شدن به فرانسه و آلمان بوطن برگشتید؟ خامساً، آیا شما بعد از برگشت تان از دوبار پناهنده شدن به فرانسه و

آلمان، مورد استجواب و سرزنش قرار گرفتید؟

خانم بها باید تمام سوالات فوق الذکر را با ارائه ای اسناد مؤثق جواب بدهد، در غیر آن حقایق خلاف ادعای بی بنیاد و

دروغین وی شهادت میدهد و آن اینکه:

خانم بها فقط یکبار و آنهم تنها به آلمان غربی در سال ۱۳۶۰ پناهنده شده است و بس؛ نه دو بار به فرانسه و آلمان. این

کاملاً دروغ محض، روشن و صریح است.

پیوسته به دروغ های دیگرش، باز هم در همان معرفی داشت چنین می خوانیم :

«... اما با تداوم مخالفت با رئیس جمهور و تهدید ها، بازداشت ها و سوء قصد های پیاپی از سوی او، در سال ۱۹۸۷ به

جبهه پنجشیر پیوست، که در آن زمان داغ ترین جبهه جنگ در برابر ارتش سرخ بود.»

سوال مطرح میگردد که:

الف - خانم بها چه وقت بازداشت شده بود؟

ب- خانم بها بعد از بازداشت در کدام زندان زندانی بود؟

ج- اتهام دوسیه نسبتی وی چه بود؟

د- به چه مدت تحت بازداشت بود؟

ج- چگونه از بازداشت رهائی حاصل کرد؟

چ- بعد از چه مدتی از بازداشت رهائی یافت؟

لطفاً خانم بها قلم بردارد و صادقانه بر روی اسناد به پاسخ سوالات مذکور جواب ارائه کند، در غیر آن گزافه گوئی ها

، یاهو سرائی ها و جعلکاری های سفیهانه، ره به منزل نبرده و روی سیاهی حتمی به بار می آورد.

در مورد سوء قصد ها و تهدید ها در آینده در قسمت بعدی صحبت هایی خواهم داشت./